

# در کردستان چه ها که شنیدیم!

پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



حقاقتی از توطئه پاره تا "فتح" مهاباد ۲

## پیشگفتار

ما بعد از انتشار دفتر (حقایق از توطئه پاوه تا فتح مهاباد) تصمیمی در تدوین دفتر دیگری تحت همین نام نداشتیم. ولی گزارشاتی که از کردستان بدستمان رسیده و واقعیات مبارزات خلق کرد، ما را بر آن داشت تا بعاین امر اقدام کنیم. آنچه که در این جزوه مشاهده میکنید فشرده ایست از مصاحبه هائی که با خانواده شهید ای فاجعه کردستان انجام پذیرفت، فاجعه ای که بعد آن پیش از آن چیزی است که در تصور میگردد، کلیه گفت و شنودها بروی نوار ضبط شده و ماسعی نمودیم تا آنجا که حیطة نگارش و قلمزنی توان دارد به نقل کلیه جزئیات مصاحبه بپردازیم ولى باید اعتراف کرد که در این امر چندان موفق نبودیم چه اینکه قلم را بیش از این توان نبود.

مانتوانستیم فضائی را که در آن گفت و شنود انجام پذیرفت را منعکس کنیم — مانتوانستیم درد را بیان داریم، مانتوانستیم غمجه مادران و زاری کودکان را نگاریم، کنیم، مانتوانستیم نگاههای نفرین بار را منتقل سازیم، مانتوانستیم عمق انزجار مردم را بنویسیم.

ولی آنچه که مشوق مادر تکثیر این مصاحبه ها بود همان خواست و اصراری بود است که توسط زنان بیوه شده، کودکان یتیم، خانواده های بی سرپرست و مبارزان انقلابی زحمتکشان کرد ابراز میشد، جاسازی نوارها و فیلمهائی بود است که همین خانواده ها کمک کردند تا آنها را سالم و محفوظ از دستبرد "راهزنان مفتش" به تهران برسانیم تا با چاپ و تکثیر آن، به گوش همگان رسیده باشد و همه بدانند که ظللم، جنایت و فجایع علیه زحمتکشان کرد چه بعد عظیمی در کردستان داشت و بچه وسعتی پراکند بود.

بدین خاطر مساز همه سازمانها و نیروها و عناصر انقلابی و مترقی انتظار داریم برای جوابگویی به ابتدائی ترین خواست مردم تحت ستم کردن و مبارزات آشتی ناپذیر تموده انقلابی و توزیع این نوشته به هر نحوی که خود صلاح میدانند اقدام کنند، بخصوص در تکثیر نوارها کوشش و پیگیری تر باشند.

**جمعیت آزادی**

پیشروان به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

**همه قدرت بدست توده ها**

نام: سیف الله

نام خانوادگی: فیضی

ساکن: بوکان

جرم: کشتن ۴ پاسدار و انفجار تانک

و رهبر یک گروه کرد

محکومیت: تیرباران

سن: ۱۲ سال





# سیف اللہ فیضی

ما در یکی از رستورانهای شهر بوکان مشغول نما ر خوردن بودیم که یکی از بوکانیها به ما خبر داد که میتوانیم به دیدن خانواده بچه دوازده ساله ای که اعدام شده است برویم و یا آنها گفتگوئی داشته باشیم . ما بیدرنگ به این کار مبادرت کردیم ، چون همیشه با نیاوری خاصی به خیر اعدام بچه ۱۲ - ساله برخوردار میکردیم . در اولین برخورد با یکی از خواهرهای این کودک - مواجه شدیم .

س- این شخص که اعدام شده چند سال داشت؟

ج- ۱۲ سال .

س- ۱۲ ساله بود . . . . . ؟

ج- بله ۱۲ ساله .

س- اعدام شد یا تیر خورد . . . . . ؟

ج- نخیر اعدام شده ، بدستور خلخالی به جوخه اعدام سپرده شده ، یک -

کودک ۱۲ ساله که فریاد میزد ، پدر ، من بیگناهم ، بخدا بی گناهم ، ولی -

اونها به این بچه ۱۲ ساله که هنوز دهنش بوی شیر خام میداد رحم نکردند -

و اونوبه پای جوخه اعدام کشیدند .

س- آخه چطور ممکنه ، مگه اتهامس چی بود ؟

ج- هیچی ، یک فرد بیگناه ، یک کودک ۱۲ ساله که تو خیابون راه میرفت -

تو سقز بود ، سقز رو که بجانان کردند دوتا تیر خورد ، به بیمارستان بردند -

و بعد هم به جوخه اعدام سپردند ، که بله این رهبر کرده ، آیا کودک ۱۲ -

ساله ، يك بچّه ، ميتونه يك رهبر باشه ، ميتونه يتا فرد سياسى باشه ؟!  
يتا بچّه اى كه هنوز دهنس بون شير خام ميده ميتونه يك رهبر باشه ، ميتونه -  
يك فرد سياسى باشه ؟!

س- البته اين براى ما هم خيلى تعجب آورده ، چون هيچوقت نشنيديم كه -  
يك بچّه دوازده ساله رو در هيچ كجاي دنيا اعدام كنند ، خواهس -  
ميكنم مارا دقيقاً در جريان امر قرار بديد ، اصطلاحاً چه موقعى دستگير شد -  
وكى محاكمه...؟

ج - محاكمه اى در كار نبود ، اينها همينجورى رفتن بچّه رو گرفتن بردن ، شهر -  
سقز را بيماران كردند ، صد هزار نفر ، ده نفر ، بيست نفر ، عده اى زخمى -  
شدند برادر من هم رفته بود سقز دنباں عمه ام كه اونو واسه عيد برگردونه -  
اينجا ، بعد از اينكه رفته بود ، ديد . . . . .  
س- در چه تاريخى بود ؟

ج - ۵/۶/۵۸ ، بعد از اينكه اين بچّه ۱۲ ساله تير خورد ، نتونست -  
ديگه راه بره و تو خيابون افتاد ، پاسداران انقلاب ، اين آدمهاى به اصطلاح -  
اسلامى كه بعا ميگن كافر ، شما كافر هستيد وما مسلمونيم ، رفتن اين بچّه رو -  
رو زمين كشيدن اينقدر اونو كشون كشون بردن كه تمام بدن زخمى شده بود -  
تمام لبها سهاش پاره بود ، اونو بردن اونجا كه بله شمارو تو سنگر گرفتيم ، شما -  
۳ ، ۴ نفر رو كشتين و يك تانك را منفجر كردين ، در صورتيكه يتا بچّه ۱۲ -  
ساله كى ميتونه اينكارهارو بكنه !؟

بچّه اينقدر خون از بدنش رفته ، اينقدر ناراحت بود كه ميگفت بخاطر خدا -

- بمن رحم کنید ، من همین کاری نکردم ، من رفته بودم دنبال عمه ام ، میگفتن -  
 نخیر ، تو چهار نفر رو کشتی و یک تانک رو هم منفجر کردی ، تو باید اعدام -  
 بشی ، برادرم رو بردند بیمارستان ، نمیدونم چطور شد که دستش رو پانسمان -  
 کردند ، بعد از پانسمان ساعت ۲ نصف شب بچه رو آوردن بیرون که با ۲۲ -  
 نفر - خودشون اینو میگن - ولی بیشتر بودن ، اعدام کردند . . . . .  
 من نمیدونم ، والله نمیدونم که این بچه گناهکار بوده یا نه ؟ من ممکنه بگم که -  
 حتی برادرم گناهکار بوده ، ولی این باید بر مردم ثابت بشه ، فرس کنیم که -  
 او گناهکار باشه ، کسی که سن قانونی نرسه ، باید این بچه رو دادگاهی -  
 میکردند که ببینند واقعا او گناهکار بود یا نه ، اینجا که قصابی نیست ، انگار -  
 آدمارو مثل گاو میخوان سر بپرن ، ۲۲ نفر از بهترین جوانان ماروبه -  
 جوخه اعدام سپردند ، بدستور خلخالی ، خلخالی جادو ، اون خلخالی -  
 خونخوار و کثیف ، اون حاکم شیطان . . . . .  
 س - اسم برادرشون چی بود ؟  
 ج - سیف اله فیضی . . . . .  
 س - کجا ، کدوم محل دستگیرش کردن ؟  
 ج - نمیدونم ، اونا دستگیرش کردند .

خواهر دیگر سیف الله اینجا هستند و میخواهند توضیحاتی بدهند .  
 - والله من نمیدونم ، فقط رفتم سقز ، گفتند برادر تو گرفتن تو زندونه ، رفتم -  
 زندون ، سراغ داداشم رو گرفتم ، پاسدارا ، نمیدونم مجاهدین قسم میخورند -  
 میگفتند برا درت اینجا نیست ، اونم زود زود خبر می فرستاد که من اینجا ،

زندونیم کردند و بیا ملاقاتم به بالاخره موقعی که رفتم دیدم دو تا تیر خورده -  
 یک تیر خورده به دست راستش یک تیر هم خورده بود به پهلوش ، من بهس -  
 گفتم تو اینجا چیکار میکنی ؟ گفت والله من آمدم برم خونه عمه ام رفتم دیدم -  
 عمه ام نیست ، مجاهدین بمن تیر اندازی کردن ، از ترس فرار کردم دو تا تیر -  
 به من خورد ، منو بردن بیمارستان دستهام رو پانسمان کردن بعد منو آوردن -  
 زندون ، از زندون فرستاد بودند سنندج ، از اونجا هم با هواپیما آورده -  
 بودن سقز ، اون روزی که من رفته بودم ، کمال خالی از اشیاء میآمد ، برای شبی -  
 که اونا اعدام شدند . . . . . عی من لریه میکردم ، اون گریه میکرد ، -  
 میگفت منکه کاری نکردم بخدا بیگناهم . تو روزنومه ها نوشته بودند سیف الله -  
 فیضی رهبر کردها اعدام گردید ، آخه بچه ۱۲ ساله میتونه رهبر باشه ؟  
 میتونه رهبری کنه ؟ چه رهبری ؟ اون اصلاً کاری نکرده بود . . . . من رفتم -  
 اونجا قرآن آوردم اونجا ، مجاهدین لگد زد به قرآن ، اونو پرت کردن ده متر -  
 اونور تر ، قرآن رو پرت کردن گفتن کثیفها ، ناجنسها ، شماها اصلاً مسلمان -  
 نیستید ، امام خمینی بما دستور داده و گفته ان اینها کافر هستند ، اینها -  
 اصلاً خدا و قرآن و اینهارو نمی شناسند ، ما آمدم برای جهاد ، شما همما -  
 اسرائیلی هستید مسلمان نیستید .

س - اگر صحبتی یا پیامی برای خانواد های این مملکت دارید بیان کنید ؟  
 ج - پیام ما اینه که با این کارها دیگه بچه های مردم رو اینجوری بکشتن -  
 ندین ، بیخودی به جوخه های دار نکشید ، آخه خدا قبول نمیکنه یکی مثل -  
 برادر من که ۱۲ ساله میوه توی خیابون ، میگیرن و میرن و اعدام میکنن و بعد -  
 من نویسنده ، رهبر کرد را اعدام کردیم ، سیف الله فیضی رهبر کرد بود . . . ؟



یا یکی دیگه هزار تا حرف درست میکنه ، اینها بیست تارا اعدام کردند ،  
 برای هریکی يك حرف درست کردند ، یکی میگفت خراب بوده ، یکی میگفت -  
 ضد انقلاب بوده ، همه بچه ها را اعدام کردند و عصب نوشتند ضد -  
 انقلاب بوده ، خرابکار بوده . اینها خرابکارند ؟ چه خرابکاری ؟ از حق -  
 خودشون دفاع میکنند ، میگن خرابکار ؟ ۳۸ ، ۴۰ تا یکشب میگرفت اعدام -  
 میکرد ، تیکه تیکه شون میکرد می انداخت پائین ، بعد میگفت اینها خرابکارند -  
 چون از حق خودشون دفاع میکنیم .

www.tabarestan.info  
 پیشکش به تبرستان

## مزخرفترین افراد

با یکی دیگه از افرادی که با سیف الله آشنایی داشت گفتگویی داشتیم .  
 س - شما چه رابطه ان با این کودک اعدامی دارید ؟  
 ج - والله من عیبی رابطه ای با بچه نداشتم ، من مفازه دارم ، این پسر -  
 میآمد از مفازه ما جنس میخرید ، خیلی هم پسر خوب بود ، در ظرف این -  
 چند سالی که من این پسر را دیدم هیچ بدی و عیبی بدکاری از او ندیدم ،  
 واقعا " خودم میتونم بگم که این پسر واقعا " بیگناه بوده است ، تمام اقشار ملت -  
 هم بایستی بگن چرا همچنین مثلا " قاضی شرعی که خودش واقعا " مزخرفترین -  
 افراد مردم ایران است ، همچنان مردم ایران را به پاں جوخه اعدام میکشد -  
 که اونم پسر ۱۲ ساله ای که خدا و قرآن و رسول حتی نمیتونه تقصیر کار -  
 محسوب بکنه . بایستی به تمام مردم دنیا ثابت بکنند که ما ایرانی هستیم ،  
 ما خارجه ائی نیستیم و ما میتونیم برای ایران خودمان باشیم ما نمیتونیم -  
 بران افراد دیگه باشیم و تمام مردم ایران باید خدمت به ایران بکنند ، نه -  
 برای ویران کردن ایران ، ما که کافر نیستیم ، جهاد برای ما نیست ، جهاد -

برای کافر است - مثلاً اگر پسر خودش بود آیا قبول میکرد که يك پسر ۱۲ -  
ساله را به پای جوخه اعدام بکشد؟ ما افراد بوکان اطلاع داریم کاملاً اطلاع  
داریم ، این پسر بیگناه بوده و ما همگی شهادت میدادیم به قرآن به پیغمبر ،  
بخدا این پسر هیچگونه گناهی نداشته همچی بیگناه اورا کشته اند ، ما  
از همه میخواهیم که این جنایت را برای ما روشن کنند .

### بچه تمام آزادیخواهان

یکی از آشنايان سيف الله فيضی از سيف الله ميگويد: پيشکش به تيرستان  
من با این بچه ای که اعدام شده آشنائی داشتم ، بچه بچه کارگر بوده ، حتی  
تو قهوه خونه ملائرشاگرد قهوه چي بوده پيس ما ، خیلی بچه ناز و مهربانسی  
بوده ، این پسر که اعدام شده نه اعدامی بوده نه تفنگ بردارونه سرپرست  
یث گروه کرد بوده که در جبهه جنگ باشه ، اعدام کردند ، بچه رو تو خیابون  
زدند ، همانطور که رفیقامون تو زندان با او گرفته شدن وبعد از آزادیشون -  
آمدند به بوکان ، از آقای خلخالی صحبت میکردند که این جلال - آقایان  
عذر میخواهم از شما - این جلال بی خانواده بی انسانیت که آمده و اینهارو -  
دادگاهی کرده ، حتی از رؤسا و فرماندهاں پارگان بهتس گفتند : جناب آقا ،  
این بچه ۱۲ ساله ، اعدامی نیست ، خلخالی گفت : نه این اگر آدم خوبی  
باشه طورن نیست ، میره بهشت آن دنیا ، ما کار خدای نمیکنیم و اگر  
گناهکار باشه که به جزا اعمال رسیده . . . . .

آیا میشه این مملکت اسلامی نامیده بشه؟ و این ایرانیان باید بفهمند و بدانند  
که این جوانان کشور را به چه آبی و دره ای می اندازند و چرا؟

من از تمام ملت ایران و بخصوص از روحانیون که خودشان را رهبر انقلاب محسوب میکنند و قاضی شرع را به مناطق کرد نشین می فرستند میخواهیم که این آقای خلخالی ، این جنایتکار قاضی شرع را به شرع بکشانند و به جزای خودش برسانند ، این بچه این خانواده نبود ، بچه تمام ملت های ایران بوده - نه خلق کرد ، بچه تمام آزادیخواهان بوده ، مگه شما همچون بچه های - ئی ندارید ، همچون بچه های که اعدامشان میکنند چرا کسی نیست بگه چرا ؟ چرا کسی نیست بگه این اعدامی نیست ، چرا کسی نیست بگه آقای خمینی که این قاضی شرع را فرستادید ، این شرع اسلام نیست .

## بهشت خلخالی !!

خواهر دیگر سیف الله صحبتی دارند .  
 من بعنوان يك خواهر - . يك خواهر كه يكی از برادران ، یکی از عزیزترین کسانم را از دست دادم ، يك كودك ۱۲ ساله ، من برایم خواهر بودم . -  
 برایم مادر بودم . من از تمام خواهران و مادران ایرانی از تمام کسانی که دم از اسلام میزنند خواهرم میکنم تمنا میکنم که خودشان دنبال این قضیه را بگیرند که آیا يك كودك ۱۲ ساله يك بچه كوچك میتواند جنایتكار باشد ؟  
 میتونه مردم را بکشد ؟ این بچه تمام ایران و درسته که برای در منه ولی برادر - تمام خواهران ایرانی هم هست از شما تقاضا میکنم این خلخالی جلاد این حاکم شرع که خود شو بعنوان يك فرد مسلمان معرفی میکنه بما تحویل بدین

اینو بایستی محاکمه بکنین که جناب آقای خلخالی شما که یک مسلمان هستید در کجای قرآن نوشته شده که یک فرد بیگناه رو به جوخه اعدام بسپارید بدون اینکه این کودک رو دادگاهی بکنید این اسلامه؟ اسلام همچو چیزی رو میگه؟ اگر اسلام همچو چیزی رو میگه ما خبر نداریم! ما مسلمان هستیم کافر نیستیم ما اعدای ایران هستیم و از اسلام هم خبر نداریم که اسلام همچون چیزی را - نگفته. چرا شما از تهران، از اصفهان، از شیراز نمیدونم از کجاها بلنید - میشید میآئید کردما را بکشید، با ما جهاد کنید؟

مگر ما چیکار کردیم؟ ما حق خودمان را میخواهیم، از ماستم مآسی شده ما چندین سال است که در زیر ظلم و ستم و هزار کار خلاف رفتیم و حق ما رو - خوردن در زمان شاه فاسد، این شاه خائن بود که ما را به این روز انداخت وگرنه ما خیلی زودتر از این حق خودمان را میگرفتیم ما از تمام ایرانیان از تمام خواهران و برادران میخواهیم که خلخالی را دادگاهی بکنند که چطور بچه - های مردم را اینطور میکشه و وعده بهشت میدهد، من همچون بهشتی را - نمیخواهم چرا؟ شما منو بیگناه میکشید و میگوئید می روی به بهشت؟ کدام - بهشت؟ ضمناً جناب خلخالی این بهشت را رفته و ما از همچون بهشتی خبر نداریم. اول باید مردم را دادگاهی بکنی ببینی گناهکاره یا بیگناه، تازه یک کودک ۱۲ ساله من فکر نمیکنم که گناهکار باشد. باید برای همه روشن بشه که اینها چه جنایتی مرتکب شدند، میآیند به کردستان بعنوان پاسدار بعنوان محارم شبها به خانه مردم می رند بچه ها رو میزنند از مدرسه، ما چهار تا دختر را بردند زندان بعنوان اینکه چریت فدائی هستید. مگر عقیده آزاد نیست؟ ما صد هزار کشته ندادیم برای اینکه آزادن بدست آوریم -

حالا متأسفانه آن موقع آزادی بیشتر داشتیم . اصلاً "نمیتونی چیزی بیان کنی نمیتونیم چیزی بگیم . ما گفتیم آزادی قلم، آزادی بیان، آزادی افکار در صورتیکه اینجا هیچی وجود ندارد، آزادی مطبوعات هیچی وجود نداره ، اینجا چهار روز پنج روز جنگ بود مردم را میکشیدند و بمباران میکردند و باز میگفتند که دولت دخالتی نکرده یا مجاهدین ، يك عده نمیدونم اینها چه مجاهدی هستند من هیچ کجا چنین مجاهدی ندیدم . اینها ضد اسلام هستند اسلامی نیستند کسی که اسلام را بشناسه اینطور رفتار نمیکند . میآیند و دخترهای مردم را میگیرند با هزار تا حرفه کثیف و رک به اینها میزنند که تو چی کار کردی، تو فاسد هستی، شما ضد انقلاب هستید . چرا ما ضد انقلاب هستیم ؟ چرا تا زمانی که آقای خمینی هنوز این حکومت را در دست نگرفته بود ما افراد خوبی بودیم ما انقلابی بودیم ولی حالا که این ملت رو گرفته زیر دست و میتونه هر کاری بکنه ما شدیم ضد انقلاب ! يك عده خائن ، واقعا اینها خائن هستند ، اینها پاسدار نیستند اینها اسلامی نیستند اینها هزارتا حرف به کردها میزنند . کردها خائند، فاسدنند ، جلادند ، کردها خرابکارند، چرا اینها این کارها را میکنند ؟



## شهید رضا رحیم پور

س۔ چه تاریخی بود ؟

همسر آقا رضا : چهار مهر ماه .

س۔ ماجرا چه بود ؟

همسر آقا رضا : عیسی تصادفی بود .

س۔ یعنی چی تصادفی بود ؟

همسر آقا رضا : تصادفی بود ، ما رفته بودیم خونه ما بریم مہمونی ، صبح بود۔  
خونه عم میخواستیم بخریم ، مسکن نداریم ، خونه نداریم ، لایدم تظاهرات بود ،  
برای نهار شوهرم نیامد ، من تو حیاض بودم ، صدای در آمد ، گفتم آقا رضا  
آقا رضا ، چرا دیر آمدی ؟ حالا ساعت سه بعد از ظهره ، گفتم واللہ توسد  
بودم ، نگهبان بودم ، گفتم من خیلی نگران شدم ، گفتم هیچی نیست ، گفتم۔  
نهار خوردی ؟ گفتم : نه نهار آوردم ، بعد از نهار سرس روشونه کرد ، تلفن۔  
کرد به سد ، گفتم حالا میام ، ساعت چهار شد . آقا رضا میخواست بره ، من۔  
رخت میشستم ، گفتم آقا رضا نرو ، بیا با بچہ ما بریم منہم میخوام پیام آقا  
رضا گفتم : نه من نیساعت دیگہ بر میگردم ، گفتم : نه نرو نرو باہم میریم ، کتس  
رو کشیدم ، آقا رضا رفت . . . . . اون روز نیامد ، نیامد ، نیساعت کہ هیچی  
. . . . . هنوز ہم نیامده . . . . .

س۔ وقتی نیامد شما چکاری کردید ؟

همسر : ساعت ۵ کوچه ها شلوغ شد ، صدای تق تق تیر میآمد ، تیراندازی خیلی  
شدید ، تانکها از کوه توپ میانداختند ، من گفتم مادر ، آقا رضا نیامده چکار

کنم ، مادر گفت : حالا بیرون شلوغی به این زودی نمیاد .  
 اینشب اونجا ( منزل مادرم ) موندم ، تلفن کردم به سد ، تلفن کار نکرد ، تلفن  
 نبود ، از وقتی که انقلاب شده یک نفر ، یه بشر نیست تلفن سد رو درست کنه ،  
 این سدیبه این بزرگی . من اونشب تا صبح نخوابیدم ، صبح دوباره شهسرو  
 شلوغ بود ، پاسدار ، مجاهد تو در ما بودند ( نزدیک خانه ) در میزدند ،  
 خیلی محکم ، میگفتند در رو باز کن ، اگر باز نکنی بد میبینی ، همسایه ها گفتند :  
 باز کن ، پاسدارها هستند ، اومدن خرابکارها . نه اینکه فقط به در ما می  
 زدند ، به در همه میزدند ، ما هم باز نکردیم ، همه ترسیدیم ، رفتیم تو زیر زمین  
 تا وقتی شب شد ، شب جمعه بود ، خواهرم تلفن زد ، زن داداشم - زن داداش  
 من ترک است ، تبریزیه - گفت : بوق ندارید ؟ وضعیتون چطوره ؟ گفتم چطور مگه  
 گفت : وضع ما خرابه ، حالا همه میسیریم ، گفتم چیکار کنیم ، گفت : کاری نکنید ،  
 رو به خدا کنید ، خواهرم چنین گفت . زن داداشم گفت : ما یه حرفی شنیدیم  
 گفتم : چه حرفی ، گفت : میگن آقا رضا زندونیه . . . . . گفتم از کجا ؟  
 ( کجاست ) گفت : از خانه جوانان . . . . .  
 اونشب چهار صد نفر رو گرفته بودند .

## میگم کشتارگاه

من - خانه جوانان مگه چه خبر بود ؟

همسر : خانه پاسدارانه ، ما قبلاً میگفتیم خانه جوانان ولی حالا شده -  
 کشتارگاه ، بله کشتارگاه . . . . . خلخالی خانه جوانان را کرده کشتارگاه . -  
 اون شب من خوابیدم ، تو زیر زمین بودم ، به سینه ام میزدم . . . . . گفتم :



حالا ما می‌گیم کشتارگا ه ، بیابریم شوغرترو آزاد کنیم ، گفتم : چشم بریم ، صبر کنید کارت آقا رضا رو بیارم ، کارت ارتشی ، گفتم : خوب .

## رقص می‌کردم !

یکدفعه این خواهرم اومد گفت : آقا رضا را کشته اند ، آقا رضا را اعدام کردند . . . . . گریه ، گریه کردم ، منم اینجوری خبردار شدم . . . . . من تمام موهای سرم را کشیدم . . . . . گندم . . . . . من خودم رو تو حیاط لخت کردم ، لخت لخت ، من لخت لخت رفتم تو خیابون ، گفتم : بجایزه . . . . . کجاست ؟ حالا بمن میگن ، جنازه اس . . . . . توی بیمارستان مه‌باباد ه ، بیا بریم بیمارستان رفتم بیمارستان ، من رقص می‌کردم ، امروز عروسی آقا رضا است . . . . . حیونی آقا رضا رو اعدام کردند .

گفتند : خلخالی آقا رضا رو اعدام کرده ، امشب - شب جمعه - گفتم : کسی ؟ گفتند : ساعت پت بعد از نصف شب ، صبح زود جنازه اس رو بردند بیمارستان ، کی برده ؟ ، پاسدار برده ، آمبولانس برده . رفتم بیمارستان ، تو حیاط بیمارستان مه‌باباد چهار تا جنازه د راز کرده بودند ، یکیشون آقای وجدانی بود ، بهائی بود ، مغازه دار بود ، پیت مرد بیگناه ، مرد خوبی بود ، واقعا همه در مه‌باباد از اون راضی بودند - از آقا رضا هم راضی بودند . . . . . - برادرم اونجا بود گفت : این آقا رضای شماست ؟ گفتم سرس را ببندید ، ببندید ، بذار نمینم . . . . . ] در این موقع همسر آقا رضا بشدت گریه میکرد و جملات نامفهومی ( البته برای ما ) بزبان کردی بزبان می‌آورد وبعد از چند لحظه آرامتر میافت و ادامه میداد . ما به هیچ وجه قادر نیستیم که عمق ناراحتی و تألمات این زن را بروی کاغذ منعکس کنیم و آنرا فقط بصورت نقطه چین . . . . . برایتان نقل میکنیم .

یکی دیگر اسمش جلیل گل اندامی ، یک پسر سیزده ساله بود ، خودش تنها بود مجاهد ها از تو دسته گرفته بودند .  
س- کارش چی بود ؟

همسر : حمائل بود ، گارن دستی داشت . اون یکی دیگه روزنامه فروش بود ، این چهارتارو دراز کرده بودند ، من خیلی گریه کردم ، داد و فریاد - کشیدم ، ماشین آمد ، آمبولانس آمد ، ما جنازه مان را بردیم .  
س- آیا اونهارو محاکمه عدم کردن ؟  
همسر : نه محاکمه نبود ، نخیر اصلاً ، چیز کردن ، آقا خدای خدای کرده بود .

س- اتهامشان چه بود ؟

همسر : نمیدانم ، شوهر من و آقای وجدانی گفتند : بخاطر امام خمینی ما که گناهی نداریم ، فقط بذار بچه ها رو ببینیم ، یکیش کورتر یکی شبنم من خانه ندارم ، زندگی ندارم بیگناه - ، چرا مرا دار گاهی میکنید -  
اونهایی که او بیگناه بودند به ما گفتند - بخاطر خدا ، بخاطر پیغمبر بخاطر این همه شهید که داریم ، اعدام نکنید ، اعدام نکنید .

س- نگفتند به چه دلیلی اعدام میشوند ؟

همسر : نه ، هیچی نگفته بودند .

برادرزن : ما خواستیم از اونجا که معلوم بشه اتهامش چی بوده ، ما میدونیم که او بیگناه بوده ، اصلاً به ما نگفتند که به چه اتهامی اعدام شد ، ناراحتی ما از اینکه که اصلاً بیرونده را بمن نشان بدنند ، ببینم چه سوالی کرده اند



واو چه جوابی داده است ، گویا دادستان پرونده را امضا نکرده است ، بخاطر  
اینکه دلایل کافی نبوده ، همین دلیلی نبوده که اعدام کنند .  
س - چگونه دستگیر شد ؟

ممسر : میخواست به سد ، اداره - سر خدمت - فقط تو روزنامه نوشتن که  
نارنجک دستت بود ، بهل خودشان گفتند .

برادر زن : معلومه ، وقتی میخوان اعدام کنند نمیگن که دستت قرآن بود . چرا  
دارگاه صحرایی کردند ؟ دارگاه صحرائی هم حساب و کتابی داره ولسی  
اینها در عرصه دقیقه اعدام کردند ، یکی از شما بود که در دارگاه بوده  
گفت : حتی سه دقیقه هم طون نکشید که آقای خلخالی دستور تیرباران  
داد . آقای آرمان - دادستان - از آقای خلخالی خواسته که اینهارو اعدام  
نکنید ، ولی جوابش نه بود ، خلخالی گفت : بسرو پوفیوز به شما چه مربوطه  
آرمان هم از ترس دیگه هیچکاری نکرد ، گفته : پوفیوز ، این حکم اعدام آقای  
دادستان بیایید امضا کنید - ما اینهارو از طریق پاسدارها هم شنیدیم -  
ما شنیدیم که دادستان گفته : آقای خلخالی من باید پرونده را مطالعه کنم  
که ببینم چه اتهامی دارد ، گفته به شما مربوط نیست ، من حکم را صادر کردم  
شما باید امضا کنید و بعد با هلیکوپتر رفت .

آقای دادستان حکم را امضا نکرد و گفت اینها مجرم نیستند و بیست  
"حاجسی" که گویا از قم آمده بود و مسئول اجرای حکم اعدام بوده گفته که  
چون آقای خلخالی حکم داده ، من اجرا میکنم ، آقای دادستان میخواند  
امضا بکند یا خیر ، البته دادستان میخواست پرونده را به ما نشان  
دهد که برنامه هائی پیش آمد و ایشان رفتند . گویا الان در قم زندگی میکنند .

ما وصیت نامه آقا رضا را داریم که چی توش نوشته ، اصلاً تو این برنامه ها نبود ، ناراحتی ما عم از اینکه که اتهام مشخص نشده ، تا حال اصلاً جواب ندادند که جرم چی بود ، مدرک چی بود ، تا ما اقلان از نظر روحی تسکین پیدا کنیم ، میگن حاکم شرع اعدام کرده و برو دیگه کبار تعامه ، این مجرم بوده و بسزای اعمال رسیده ، اگر جرم نداشته شهید میشه ، چرا ناراحتید میره بهشت ، این پاسخ را بجا میدهند . وزن و بچه ای بد بخت شدن تو فلاکت زندگی بکنن که آقا اگر جرم نداشته باشه میره بهشت موعود و بچه ها و خانوادهاش هم تو جهنم زندگی کنن .

س - آیا اطلاعی از دادگاه وی دارید ؟

برادرزن : میگن در موقع دادگاه یکنفر چیز در گوش آقای خلخالی دیوانه گفته که مثلاً من دیدم که نارنجت دستن بود و خلخالی هم بر همان اساس فوراً دستور اعدام را داد در صورتیکه در اسلام اینطور نیست ، روح اسلام میگوید کسی که قاتل باشد چند نفر شهید احتیاج است ، اینها آبروی اسلام را برده اند ، این مجریان اسلام - آقای خلخالی - آنقدر لایمه به اسلام زده که مردم بی زار شدند ، میگن اگر اسلام اینکه که بیخودی اعدام کنه ، زنان را - بیوه کنه ، بچه ها را یتیم کنه ، این چه قانونی ، آلا این بچه کوچت بمن می چسبه میگه داعی این آقا رضا کی میاد ، میگم بهار میاد انشالله رفته تهران شب و روز میگه اگه رفته بیمارستان چرا نمی بریم بیاریم چپ میره راست میره میگه آقا رضا کو ؟ دیروز با من تو خیابان بود بیارتنش را دید گفت بابام بود ، گفت داعی داعی این لباس آقا رضا را پوشیده ، این ارتش قربانم برم ، چقدر ارتشی را دوست دارم قربان ارتش برم . این بچه سه ساله اینطور میگه .

## شکنجه

برادر آقا رضا: عرض بحضورتان مسئله مهم، مسئله اعداس، قبل از اعدام بقدر شکنجه داده بودند، با کار زده بودن، شو مرده شور خانه تمام بدنش کبود بود، بیست تیر به پانزده بودند که از کفرا بیرون زده بسور کفشش همسوز هست، بران تاریخ برای یادگار مانده.

برادر زن: در شیرو خورشید موی سرشان را کندنند، لا اقل زندانیان میکردند، یک ابد بهس میدادند، لا اقل ما در زندان آور میدیدیم.

برادر آقا رضا: بچه هائی که آنجا بودند تعریف کردند که در آخرین لحظه آقا رضا وصیت داشت که میخواسته بچه هارو ببینه گفته زن وبچه ام را می خواهم ببینم، خدا حافظی کنم و زن وبچه هایم را ببوسم.

اونها اجازه ندادند زن وبچه ار را ببینه و عمانگونه اعداس کردند ساعت ۳/۵ صبح تلفن شیرو خورشید زنگ میزند و میگویند اینجا سپاه پاسداران است ویک آمبولانس بفرستید ما کار داریم. متصدی آمبولانس میره سپاه پاسداران و میگه: ساعت ۳/۵ بود هوا گریه و میزد، تاریک بود، کسی کسی را تشخیص نمیداد، چهار نفر را جلوی چشم من از اطاق بیرون آوردند، بردند روی چمن همان خانه جوانان، چشمهای عمر چهار نفر را بسته بودند و بابت وضع رقت باری جدوی چشم من ایستاده، اعداساں کردند و بمن گفتند بیاید جنازه هایشان را ببوس.

س- وقتی پیام امام خمینی در مورد خود مختاری را شنیدید چه حالی

داشتید ؟

برادر آقا رضا : اصولاً من که با خانم آقا رضا صحبت میکردم ، واقعا وقتی مردم آن موقع شادان میکردند ، ایشان تون سرش میزد ، ناراحت بودند ، میگفتند حالا که زندگی من داغون شده و کسی برام نمونده ، آخه ایران گلستان شده بمن چه مربوطه .

خوب این مسئله هم بران ما بود که البته تاثیر منفی داشت .

همسر : من الان تو زندونم ، تو قبرم و فرقی برام نداره .

برادر همسر : آنروز یکه رقص و پایکوبی وشادی میداده ، خواهرم تلفن را برداشت با من صحبت میگرد ، گفتم چه خبره ، شما چطورید ؟ ناراحت نیستید ؟ گفت :

چرا که ناراحت نیستم ، بمن چه مربوطه که خود مختاری میدن ، همان روز اول

میدادن ، قبل از اینکه اینهمه کشت و کشتار بشه ، این خود مختاری بچه درد ما میخوره ، وقتی که شوهرم را کشتند این غلظهای من آواره و سرگردون وی پدر شدند تا ابد پدر خود را نبیند ، این خود مختاری چه فایده داره . آقای -

خلخالی کار کرد در این مملکت که واقعا همه جا را بهم زد ، پدر ما را در -

آورد ، آلان ما میگردیم ایندکرف و آنطرف ، خانه پیدا کنیم ، بران این بچه ها

به عیب وجه خونه پیدا نمیشه ، تازه این دوتا بچه چطور میتون زندگی کنند ،

آخه این چه کار بود که خلخالی کرد مگر انقلاب نشده ، پر این کشت و کشتار -

بران چیه ، تو خیابون میگیری و ۲۴ ساعت هم مهلت نمیدهند ، آخه بابا در

این مملکت حقوق ملّی و انسانی پایمال شد ، حتی حق داشت و کیسلی

به متهم نمیدن ، حتی اجازه دیدن بچه ماشو هم نمیدن ، یتا خدا حافظی

ایدی از بچه ها ، آخه این اسلامه ؟ بابا حضرت محمد . . . ۱۴۰۰ سال پیش

اگره باز زنده بشه بخدا ناراحت میشه برای بچه‌ها مرحوم آقا رضا به  
قرآن آلاں بچه‌ها سر داد بیدار میکنند، بران پدرشان بیتابن میکنند ....

پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)





استوار ژاندارمری

جرم: خواندن کتب مضّرّه

محکومیت: تیرباران

پیشگام به تیرستان  
www.tabarestan.info



× بی سواد ×

روز ۱۰ آذرماه در منزل یکی دیگر از شهدای فاجعه گردستان با برادر همسر ایشان که حامله هم بود و اند گفتگویی داشتیم که عین گفت و شنود را برایتان نقل میکنم  
س- خواهر شما چند بچه دارید ؟

ج - پنج تا

س- بزرگترینشان الان ؟

ج - اینها این پسر بزرگمه ، امسال کلاس سوم راهنمایی میره .

س- شما اگر صحبتی در رابطه با اتفاقی که برای شوهرتان افتاده دارین میتوا  
برای ما بگوئید .

ج - در روز بود رفته بودیم آبادی ، اون موقع شرکت نفت آتش گرفته بود ، شوهرم با ۱۵۰ نفر توپادگان خدمت میکرد ، خودشان گفته بودند فعلا " به پادگان نیائید همه ۱۵۰ نفر به پادگان نرفتند ، در روز بود که منو فرستاد به آبادی ، چون شرکت نفت که آتش گرفته بود نزدیک پادگان قرار داشت .

من آمدم آبادی بمن خبر دادند که شوهرتو گرفتن ، رفته بودند خانه ما تیسر شلیک کردن ، آمدند تو اطاقم تیراندازی کردن ، زودی رفتم پادگان هرچی داد و بیاد کردم نگذاشتند چشم بهمش بیافته ، گفتن فردا بیا ، فردا ساعت ۸ رفتم ، با بچه ها رفتم هر چه داد و بیداد کردم گفتم شوهرم رامیخوام ، گفتن مرخص کردیم رقت منزل تا ساعت ۱۲ من خودمو گشتم توپادگان ولی جنازه اش را ندیدم ، چشم به جنازه اش نیافتاد . . . . بخاک سپردم بودند .

س- شما بالاخره جنازه اش را ندیدید ؟

ج - نه ندیدم ، خیلی توپادگان گشتم ، میگفتن فرستادیم ، رفته سنندج ، هر حرفی میزدند ، هر بار یه جووری میگفتن . من آمدم ولی جنازه اش را ندیدم . . . .

س- نپرسیدید اتهامش چی بود ؟

ج - هیچ ، دادگاهی نکردن ، هیچ کدامشان را دادگاهی نکردند .

س- بچه جرمی دستگیر شدند ، تقصیرشان چه بود ؟

ج - تقصیرشان هیچی نبود ، هیچ کاری نکرد . بودند بخدا اصلا " این شوهر من ساعت ۷ میرفت سر خدمت ، غیر از اون د و روز که خود شان گفته بودند نه نیائیسند . پسادگان ۱۵۰۰ نفر بودند ، تو اون ۱۵۰ نفر ۲ نفر از ژاندارمری و ۷ نفر هم از توارتس اعدام کردن ۰۰۰۰ . تنها اونهارو اعدام کردند ، ۰۰۰۰۰۰ تو اون همه ۰۰۰۰۰۰ س- فعلا" از نظر مادی و ضمانت چگونه ؟ او سن پرستی شما با کیست ؟

ج - الان نه حقوقی نه هیچی بماندادن ، همش قرض کردیم ، غیر از جنا بعالی که اینجا هستید ، هیچ کس را نداریم ، اون وقت تا حالا هم قرض کردیم ، از مردم از همه ، هیچی نداریم بخوریم . شوهرم با قرض خونہ درست کرد ، هر روز میان جلوی خانه میگن قرض رو بده ، من از کجا بیارم ۰۰۰۰

- بدنبال صحبتهای همسر این شهید گفتگو را با برادر شهید ادامه میدهم .  
برادر - البته من بعنوان يك برادر شهید اون روزیکه برادر را با سایر شهیدان اعدام میکردند تو شهر نبودم ، یعنی همون شبی که شهر اشغال شد من هم بعنوان يك فرد ، يك پیتز مرگه منفرد ، پیتز مرگه خلق کرد ، تفنک را برداشته و به دفاع از جان و مال ناموس این خلی ستم دیده پرداختم ، یعنی بعنوان يك فرد سهمی داشته باشم ، بیرون رفتم و بکو هستانها زدم . اما برای فردا س که شنیدم تعداد زیادی از ارتشیان و اهالی شهر را بدون اینکه دادگاهی و یا بازجوئیس و یا باز برسی از اینها بشه همه را اعدام کردند من شنیدم . ام در ظرف ۱۱ دقیقه ۲۲ نفر را اعدام کردن که نه نفرشان ارتشی و د و نفر از ژاندارمری که یکی از آنها برادر من بود .

اما آنطوریکه من بعد از برگشتم که حدود دو ماه از آن میگذرد ، وقتی که کاغذ وصیت برادرم را دیدم ، به اتهام اینکه آموزش نظامی دموکراتها را بعهده داشته و به اتهام اینکه کتابهای مضر و رو مطالعه کرده - که از خونهای بدست آورد - بودند - اعدام گردید ، اما به شهادت خود ژاندارمری این برادر من اصلاً سواد نداشته و در ژاندارمری حتی پای لیست حقوقش را از اثر انگشت استفاد میکرد . برادرم سال ۳۹ که استخدام شد سرپایزی را تمام کرد ، بود اون زمان برای استخدام در ژاندارمری سواد احتیاج نداشت هر کسی که سرپایزی را تمام میکرد استخدامش میکردند اوئل فرستادنش خوزستان بعد از دوره گرد سیری برگشت به کردستان و در کردستان مناطق سرد سیری را گذراند و فرستادندش سنندج اونجا چون سواد نداشت در قسمت مهندسی ، سیم بانی ، و بنائی و این جور کارها خدمت میکرد تا بالاخره بشهادت رسید .

برادر سهیم ۰۰۰۰۰ ( ۱ ) پنج تاجچه داره و ششمیس هنوز بدنی نیامده ، خوب معلومه در این شرایط اجتماعی چه آینده شوم در انتظار این بچه هست ، بچه ای که بدنی نیامد و روی پدرش رو نمیبینه محروم از این نعمت پدری است مسئله اینجاست که يك مشت قوس و قوله و زندگی پر از تلاطم و بد بختی برای بچه ها بجا موند ، و کسی که از اینها سرپرستی بکنه البته نیست منهم بعنوان يك بیس مرگه تفنگ برداشتم و در کوهستانها هستم ، چند روزی هست که در ایسن شرایط آتش بس سری به بچه هازدم منهم که نیستم تا بتونم به اونها برسم البته این مسئله ای نیست ، فرزندان برادر منهم مثل تمام محرومین دیگر ، مثل تمام

---

( ۱ ) بخاطر عدم شناسائی برادر شهید از ذکر نام وی خودداری نمودیم ، این ملاحظاتی به کرات در این دفتر بکار گرفته شده است .

بی‌یدران، مثل تمام افراد جامعه که در فقر و فلاکت بسر می‌برند زندگی خواهند کرد. اما مسئله این است که برادر من فدای بی‌عدالتی و بیداد گاهی شده، ۰۰۰۰ مامتاسفانه می‌شنویم که در حکومت جمهوری اسلامی زندگی می‌کنیم، اون طوری که ما از اسلام انتظار داریم، جامعه باید اکنون پراز عدل و داد باشد و همانطوریکه میدانیم حضرت محمد معتقد بود که سیاه حبش‌ن و سید قریش‌ن در برابر اسلام برابرند اما همانطوریکه می‌بینیم و می‌شنویم متاسفانه اوضاع فعلی با این گفتار کاملاً رتغاد است، و مسئله اینست که متاسفانه اگر این حکومت اسلامی بیا این کیفیت نبود ممکن نبود اسلام تا قرن‌ها بازم دوام پیدا کند، اما با این حکومت اسلامی، اسلام ممکن است بیش از چند سال دیگر دوام نیاورد، اصلاً "اسلام رو بطور کلی میشه کن کنده، همه مردم و مخصوصاً "توده مردم خوشحال بودند که به جمهوری اسلامی عدالت اجتماعی دارد، همچنانکه در قرآن به آن اشاره میشود دارای برابری و برادری است، ولسی با بی‌عدالتی که در این وقایع چند وقت پیش شده با این اعدام‌های بیداد گاه بدون اینکه جرم و یا اتهامی ثابت شده باشد، بطور کلی مردم از اسلام زده شده اند. من که بعنوان یک بین مرگه تفنگ برداشتم و برای دفاع از حقوق، جان و مال و ناموس این توده مردم کرد بطرف کوهستان‌ها رفتم تا بلکه با تعدادی از برادران - بیش مرگ بصورت گروهی بتونیم یک موضع دفاعی داشته باشیم، شروع کردیم. ختن من یکی از افرادی بودم که در شهر خودمان نقش تقریباً "حساسی در براندا رزم، در تظاهرات، در تحصن‌ها داشتم بعنوان یک معلم در تهجج و بسیج افکار دانش‌آموزان و حرکت آنان فعال بودم بعنوان یک معلم در دبیرستان ۰۰۰۰ - یکی از دوستانم که آنجا شاگرد بود حاضر هستند و میتونند شهادت بدهند - که اولین حرکت رامادر ۱۳ مهر ۵۷ در سقز شروع کردیم و اولین تظاهرات جمععی و بصورت یک تشکل راهپیمایی را از آن مدرسه ۰۰۰ شروع کردیم وقتی که وارد خیابان



شدیم توسط پلیس و ارتش محاصره شدیم، اما کاری بماند اشتند ما شعار نمیدادیم و در حال سکوت پیش میرفتیم، این اولین مبارزهای بود که ما شروع کردیم و بعد از آن آمد داشت، سخنرانسی در مدارس، حرکات بعدی و آخرت یک روز درگیری بسیار وسیعی در سطح شهر با تظاهرات ما ایجاد شد، چنانکه حتی چند بانك و غیره به آتش کشیده شد و بعد ارتش از یادگان بد داخل شهر سرازیر شد و ما دیدیم که باتوپ و تانک و نارنجك مثل رگبار باران گلوله ریختن در شهر بدنبال انفراد شناخته شد، میگفتند:

س- این وقایع مربوط به زمان رژیم شاه بود همیطور نیست؟

ج- بله در زمان رژیم منفور شاه بود، ناچار برگشتم بخانه خودم، بایکی از دوستان بودم، بعد از مدتی دیدم صدای شلیک و رگبار آمد، در داخل حیاط منزل یک نفر ساواکی، یک افسر ایستاد بودند، این ساواکی سه مرتبه دیگر هم منو گرفته بود، یک مرتبه منو برده بود یادگان، دو مرتبه هم برده بود خود ساواک و باز جوئی کرده بودند اما بر اثر تظاهرات مردم بالاجبار ما را آزاد کردند ایمن ساواکی منو میساخت وارد خانه شد و یک شلیک هوایی و بعد از شکسته شدن در بخانم که کنار پنجره بود گتم کلاشینک رو بیار، تفنگ رو بیار، اینهارا گتم تا بلکه ساواکی هابترستند و داخل ساختمان نشوند، خانم همچنین صدا کرد و گفت اون تفنگ رو بیار، اون کلاشینک رو بیار - البته ما هیچی نداشتیم - اونها هم ترسیدند که از یله ها بالا بیان، منم در این شرائط از پشت بام فرار کردم. البته این نمونه ای بود از مبارزات و درگیریها با رژیم شاه با پلیس با ساواکی با ارتش شاهی، امامتء سفانه بعد از همه این درگیریها و مبارزات و کشته در کوجه و خیابان شهر، حالا هم عین همین جریان برای من تکرار شد، در همین رژیم

جمهوری اسلامی که ما انتظار داریم که در عدالت اجتماعی اسلامی آن سیاه حبشی و سید قریشی برابر باشند عین این جریان اتفاقی افتاد، ولی با خشونت بیشتری، پاسدارها بابتی حرمتی به زن و بچه بخانم به مادر حتی بالگد و سرنیزه به پدر زنم بی حرمتی کردند حتی رفته بودند تمام زیلو و همه و همه را زیرورو کردند و گفته بودند که این بد بخت چیزی هم ندارد فقط يك زيلودارد که این همه داد و فریاد بوجود آورده و وسعیت را در شهر بهم ریخته و جارو جنجال بیا کرد، این همه که میگفتند چی داره، چیکار کرده، فقط د و تا زیلو داره [www.karstan.info](http://www.karstan.info) پیشکش به تبرستان

فردای روزیکه شهرتصرف شد برادر را در خانه دستگیر کردند، برادر در توالی خود رامخفی کرده بود او زمانیکه پاسدارها وحشیانه وارد خانه شدند از ترس به آنجا پناه برد. به پاسدارها گفت:

بگین بجان آیتاله خمینی ترانمیکشیم، من بیرون میآیم  
پاسداران گفتن:

بجان آیت الله خمینی ترانمیکشیم، بیا بیرون.

برادر آمد بیرون بر سیدند برادرت کجاست؟ او هم گفت که برادر خانه این آن محله پائین است - آنها در اصل برای دستگیری من به خانه وی رفته بودند من اصلاً در حدود یکسال و نیم است که با او هیچ ارتباطی نداشتم، او هم به - پاسدارها همین را گفته بود، ولی پاسدارها با قنداق تفنگ او نوزده بودند بی حرمتی کردند. بودند برادر و مادر را به این خانه آوردند تمام خانه را بهم ریختند من يك قفسه کتاب داشتم، کتابها را بهم ریختند، هیچی گیرشان نیامد، بناچار کتابهای مرا جذا کردند و با خود بردند کتابهای درسی که من تدریس میکنم مانند زیست شناسی، زمین شناسی که شامل ۱ کتاب بود باو گفته بودند کتابها را با خود میبریم

و برادرم رانیز با خود بردند و لحظاتی بعد در یادگان اعدام کردند، من همان شب تفنگ را برداشتم و به کوهستان رفتم و یکی دو روز بعد خبر آوردند که ۲ نفر را در عرش ۱۱ دقیقه اعدام کردند.

س. ۱۱ دقیقه؟

ج. ۱۱ دقیقه، بله.

س. در این ۱۱ دقیقه محاکمه هم شدند؟

پیشکش به تبرستان

www.tabarestan.info

ج. بله پرسیده بودند شما کی هستید  
.....

— چکاره هستید؟

— استوار ژاندارمری

— آهان همونی هستی که کتابهای مغرور در خانه ات داشتی و دوکراتها رو

آموزش دادی، ببرید اعدام کنید.

تمام شد، همین، اوهم بعلت اینکه اصولاً در جریان سیامت نبود، شش تا بچه داشت و بامنهم که در جریان انقلاب بودم رابطه خوبی نداشت، هول شده بود و بدست و پا افتاد و میگفت: من گاهی فداام، من کاری نکردم، کتابها مال من نیست، من بیسوادم.

گفتند: نه، اعدام، ببرید.

بعد از اعدام تبر خلاص را خالی کردند و بهمین طریق ۲ نفر را در عرش چند

دقیقه بجوخه سپردند.

البته آنطوریکه چند نفر که آنجا حاضر بودند و تعریف میکردند برادرم هر چند

تبر یاد کشید و گفته بود که من بقرآن سوگند میخورم بمقتدسات که شما بهمن معتقدید

هستید من گناه دارم ، من اصلاً رابطه ای با برادر من ندارم . گفته بودند : نه  
اگر گناهکار باشی این اعدام حقت است ، اگر هم بی گناه باشی میروی بهشت پس  
بالاخره در هر دو صورت باید اعدام بشی .

س- جالب اینجاست که من در هر مصاحبه ای که با خانواده شهید داشتم  
عین همین جمله را شنیدم یعنی اگر گناهکار باشی بسزای اعمالت رسیدی و در غیر-  
این صورت به بهشت میروی .

ج - البته این نقل قول از افرادی است که در صحنه مجازات حضور داشتند ، گناه  
خلخالس مرتب این جمله را بزبان میآورد ، یعنی معتقد بود که کسیکه بآنجا می رود  
نباید زنده برگردد .

س- اگر توضیح دیگری در موارد بخصوص دارید ابراز کنید ؟

ج - لازم به یاد آورست که ، تفنگی را که من برداشتم بخاطر احقاق حقوق ملی  
خلق کرد است و تا زمانیکه احساس نکنم که خلق کرد به حقوق ملی خود دست  
یافته است تفنگ را بزمین نخواهم گذاشت ، البته درست است که بر همه ملت ایران  
ظلم روا شده است ، ملت کرد از ظلم و ستم چند لایه ای برخوردار بود ، است  
اولاً " ستم اقتصادی و بعد ستم مذهبی و ستم ملی که بر ملت کرد رفته است من  
این تفنگ را برداشته ام ، دوش بدم و شش سایر برادرانم در کوهستانها بعنوان پیشمرگه  
میجنگیم تا زمانیکه بتوانیم احقاقی حقوق ملی خود را کرده باشیم .  
س- آیا در پیام آخر امام خمینی ، شما جلوه هائس از احقاقی حقوق ملی  
خود می بینید ؟

ج - البته این فرمان از درگیری و خونریزی بیشتر جلوگیری کرد ، اما مسئله  
اینجاست که آیا این آن چیز است که ما برای میجنگیم ؟ یا فقط ملت کرد است  
که خارج از محدودیت ملیت فارس وجود دارد ؟ ایران سرزمینی کثیرالمله است

ملت کرد، بلوچ، ترکمن، عرب، فارس و آذری میباشند ماگرنه  
باشند تنها بگویند بسله خلق کرد به حقوق خود رسیده است این نمیتواند  
ضمانت اجرائی داشته باشد .

اگر قرار باشد به ملت کرد حقوق ملی بدهند باید ایران دارای حکومتی  
دموکراسی باشد، عدالت اجتماعی باشد باید به ملت بلوچ هم بدهند، به ملت  
ترکمن هم بدهند ۰۰۰۰۰ اینها حتی از اسم خود مختاری هم گریز دارند، مسئله ای  
که بارها ملت کرد برایش تظاهرات کرده، راهپیمایی راه انداخته، اما حالا اسمی  
ساختگی برایش درست کرده اند، خود گردانسی، این معلوم هست که  
از محتوای این هم گریز میزنند و ضمانت اجرائی هم نخواهد داشت .

س- در حال حاضر مسئله اشغال سفارت امریکا مطرح است آیا فکر نمیکنید که  
مبارزه ملت کرد، هیئت حاکمه راد مبارزه را شرعیه آمریکا تضعیف کند؟

ح- البته من فکر میکنم اگر ما در سرزمین خودمان آرامش داشته باشیم و ملت ما  
به حقوق خود شان برسند، از برابریهایی که درون کشور است برخوردار باشیم (مانند  
ملت فارس) طبیعا احتیاجی نخواهد بود که ما رتش از اصفهان بیاید نوارمرزی کردستان  
ما پیشمرگان نوارمرزی کردستان را مثل یک سرماز، مثل یک نظامی تعلیم دیده بلکه  
بیشتر پاسداری میکنیم، زمانیکه حقوق انسانی ما مورد تجاوز قرارگیرد برای ما فرقی  
نمیکند، با هر متجاوزی خواهیم جنگید این نیرو چه داخلی باشد  
چه خارجی، اما ما فعلا از حقوق خودمان محروم هستیم .

اما مسئله آمریکا که در این اوضاع و احوال پیش کشیده شد بنظر من فریب افکار است  
زیرا اولاً "مسئله تصویب قانون اساسی است آنها در شرایطی چون ما محرم  
که میتواند" جب تهمیج و سیج مردم باشد و دوماً "خواستار آرامش در کردستان هستند

تا با فریب افکار توده های کرد شاید بتوانند آنها را بیای صندوقهای رای بکشانند و بعد از تصویب قانون اساسی روز از نوروزی از نو . . . . .  
س- نظر شما در مورد مذاکرات چیست ؟

ج - این اصرار ، مبارزه بیگیر و این تفنگ بود که آنها را وادار کرد تا به مذاکره بنشینند ، فقط تفنگ که میتونه حق خلقها را بگیره و همین تفنگ هم ضمانت اجرائی این حقوق خواهد بود ، ما هیچوقت مخالف مذاکره نیستیم زیرا که هیچگاه تفنگ نمیتواند بتنهائس <sup>پیشکش</sup> <sup>پیرستان</sup> <sup>www.tabarestan.ir</sup> حلال مشکلات باشد و معتقد بمذاکره هستیم اما در چهارچوب این مذاکرات ، هیئت حسن نیت باید بطور عینی و روشن نشان دهد که دارای حسن نیت است و خواستار برسمیت شناختن حقوق ما میباشد . از جانبی دیگر خلقهای دیگر تحت ستم ایران که ۲۵۰۰ سال است زیر یوغ ظالمان رژیم های شاهنشاهی ستم کشیده اند باید مبارزات خلق کرد را برای برقراری شرائطی که در آن عدالت اجتماعی حکمفرما باشد الگو قرار دهند و راهگشا باشند و بعنوان پرچمداران انقلاب و مبارزه در سراسر ایران برای بدست آوردن حقوقشان مبارزه کنند .



# پاسدار، عبدالولی پوست کن!

صحبتی داریم با برادر یکی دیگر از اعدام شدگان در بیوکان

س - نام ایشان چه بود ؟

ج - نامش عبدالخالق رحیمی

س - هر آن چه را که در رابطه با دستگیری و اعدام ایشان میدانید بازگو کنید .

ج - این بیچاره در هیچ حزب و دسته ای نبود. هر شب میآمد پیس من . من آنجا مسافر خانه دارم و با من همکاری میکرد و مینشست ، کتک من بود معمولاً از خدای خودم مرپس بود ، سرما خوردگی داشت ، گفت بداش من میروم خونه ، آمده بود پیش مادرم ، حالا شام خورده بود یا نخورده بود نمیدانم ، خوابیده بود منم ساعت ۱۱ از کارم فارغ میشدم و میروم خانه ، آمدم خانه داشتم دست نماز میگرفتم که نماز بخوانم . غریبه حضورتان یکدفعه زنگ در به صدا درآمد تا من رفتم کتم را ببوشم مادرم رفت در را باز کرد . پرسیدند : عبدالله رحیمی خانه اس اینجاس ؟ ایشان هم گفتند : بله اینجاست . گفتم : مادر چیه ؟ گفت : عبدالخالق را میخوان . من رفتم کتم را پوشیدم و به این آقایون تعارف کردم . یکی از ایشان را به نام عبد الولی میگفتند ، عبدالولی پوست کن . دیدم دور تادور خانه محاصره شده بوسیله پاسداران ، پاسدار بودن ، مجاهد بودن ، نمیدانم ، مجاهد الیته این کارها را نمیکند . در هر صورت دور تادور خونه ما محاصره شده بود . بچه های کوچیک همه وحشت -

زده از خواب بیدار شدند و بنای گریه وزاری را گذاشتند . گفتم بابا چیز -  
 مهمی نیست ، باز هم تعارف کردم و گفتم بیایید بریم تو ، میوه ای ، چائی ،  
 استراحتی بکنید اقلًا ، خیلی با محبت و مهربانی به ایشان تعارف کردم ولی  
 قبول نکردند . حتی آقا ولی که خودش را ولی پوست کن معرفی میکرد گفت -  
 کبریت ندارم اگر داری میخوام سیگار روشن کنم . گفتم بغرما سیگار هم هست  
 کبریت هم هست . گفت خونه عبد الله رحیم می همینجاست ؟ گفتم اون خونه ای -  
 ندارد . اینجا خانه منه . البته از نظر جیره میگوئیم والا برادر منه . گفتم خانه اس  
 مریضه خوابیده ، گفت : خواهش میکنم صد ان کنین بیان کارس داریم . بالاخره -  
 از خواب بیدارش کردیم ، کتسرا پوشید آمد دم در . مادر و خانواده و همه . . .

س - ساعت چند بود ؟

ج - ساعت ۱۱/۲۵ دقیقه ان میشد .

س - چه تاریخی ؟

ج - یا ۶/۲۹ یا ۶/۳۰ درست خالجرم نیست .

س - چند سالش بود ؟

ج - سالس والله ، امسال از سربازی آمده بود . حتی دوسه ماه هم عفو

امام شاملس شده بود .

س - تقریبًا ۲۱ و ۲۲ سال ؟

ج - ۱۹ ساله مرفته بود سربازی ، ۲۱ ساله بسود .

خلاصه مادرم اینا شروع کردند به گریه وزاری ، و خود زدن و صورت مالیدن ،

وبالاخره از آنا ولسی پرسیدم : جرم این آقا چیه ؟ میخو اعید منم

عمراه شما با ما شبین خودم پیام، ببریم اونجا باز جوئی و هر کاری دارید  
 بکنید ، بعد میآورم منزل ، مریض هست و فردا دوباره میارم اونجا .  
 گفت : نه آقا مریض نیست خودش را زده به موش مردگی ، گفتم : آقا موش مردگی  
 نمیخواهد ، میخوای ببرم بیمارستان آنجا گواهی دکتر بران بگیرم . گفت : نه  
 احتیاجی نیست . گفتم آخه جرمن چیه ؟ گفت فردا معلوم میشه ، گفتم : -  
 خواهش میکنم ، خودم پیام آنجا باشم ، هر کاری یا فرس ضمانتی لازم باشه  
 بیمار چون مریضه فردا ببرید ، باز جوئی میکنید ، باز داشت میکنید ، هر  
 خلافی داره در مقابل حق ، گردن کجسه ، گفت : والله چیز مهمی نیست ،  
 شما بمن محبت کردن اگه چیزی بود بشما میگفتم ، گفتم ! اگر محبت کردیم شما  
 چرا بمن محبت نمکنید . چرا میوه ان نمیخورید . گفت : نه بابا ما  
 ما ان شمامارو نمیخوریم . خیلی ناراحت شدم ، آخر مگر ما چن هستیم  
 که ما ان مارا نمیخورید . مگر ما کفر کردیم . اسلام نیستیم ؟  
 آقا قبول نکرد ، و بالاخره برادر بیچاره را برد . ساعت ۱۲ شده بود . گفت :  
 ساعت ۱ . فردا بیا یا ضمانت منی یا صد درصد آزاد میشه میاری . صبح -  
 ساعت ۲/۵ اعدامش کرده بودند . و ساعت ۳ جنازه اس را تحویل بیمارستان  
 داده بودند ، تا فردا مارفتیم برای ضمانت من یا باز جوئیس ، دیدیم که جنازه اس  
 را تحویل دادند .

س - اتهامس چن بسود ؟

ح - اتهامس میچس . ده دفعه رفتم اونجا . اصلاً بمن نگفتند این اتهامشه  
 این جرمنسه . به اینها متهم شده .

س - پیگیری نکردید ؟

ج - پیگیر چی بکنم؟ بیست و نهمه تقاضا نوشتم عریضه نوشتم کسی جواب منو نمیده .

س - پس براتون مشخص نشده که برای چی گرفتس ؟

ج - صد درصد ، نه .

س - روزنامه ها در این مورد چیزی ننویسند ؟

ج - فقط نوشته بود سه نفر اگشتند ، اعدام کردند ، دیگه نمیدونم .

س - شما برادر دیگه اس هستید ؟ اگر حرفی دارید بزنید .

پیشکش بزرگستان  
www.tabarestan.ir

## جاش.....

ج - چه عرس کنم . فقط به این اخوی ام بگین ، برای ما روشن بشه که آخه ببینیم جریاں چی بوده ؟ گناهس چی بوده ؟ متهم هم که باشه . بر اساس چه چیزی در عرس دو ساعت بدون دادگاهی ؟ یکی بیرسه ببینه که متهم به چی بوده ؟ گناه کار کرده ؟ گناهکار بوده ؟ ما حاضریم که به سزای اعمال بیرسه ، اعدامس بکنند ، زندانس بکنند ، برای همه چیز ، در عوض خود امام دستور فرمودند که اعدام تعام شده ، اعدام نداریم ، و به کسی هم کاری نداریم . آنوقت آقای ولی به اسم ولی پوست کن به مدرسه میروند و بچه های ۷ ، ۸ ساله از ترس به مدرسه نمیروند و میگفتند بخاطر اینکه آقای ولی پوست کن هست و میگوید :- پوستتان رامیکنم . شما در شهر از همه از کوچن و بزرگ میتوانید بپرسید . این آقای ولی کاری کرده بود که کسی جرئت نمیکرد در خیابان راه برود .

س - آیا ولی پوست کن جزو پاسداراں بوده ؟

ج - میگن تو پاسداراها بوده بله فرماندهشان بوده ، به اصطلاح همون -

همه کاره پاسدارها بوده ، رئیس دادگاه بوده . همه قتل و جنایتی که شده  
بیشتر بدست او بوده . اون هست پنج ، شش تایی دیگه ای هم هستند جزو -  
همین آقاهاون بوده اند .

س - اسامی دیگران را نمیدانید ؟

ج - چرا ، یکی دوتای دیگرشان از بچه های بوکان هستند .

س - از پاسدارها بچه های بوکان هستند ؟

ج - بله ، سه ، چهار تایی بودند از آنهایی که خود فروش بودند و حتی  
شهر را فروختند ، ما به آنها میگوئیم جاس ، یعنی کسی که به وطنش  
خیانت بکنه و به خلقش خیانت بکنه .



## ‘فردا از آن هاست!’

به یاد "ناصر سلیمی" و هشت سرو سرافراز در بئر  
کردستان

چگونه پاک توانید کرد؟



چون سرو ایستاد ه است  
با قامت بلند

در جامه ی سیاه و ساد ه  
با چشمهای بسته  
و دستهای باز

سرافراز

سر بلند

گردن افراشته

سینه سپر کرد ه

استوار

بر خاک ایستاد ه است

بر خاک سوگوار و مهربان سرزمینش

ایران

— کردستان —

خاک به خون آغشته

خاک ستم کشید ه

خون — خاک ه

رفیق!

بر پیشانی بلندت

خورشید میدرخشد

ای سرو ایستاد ه!

نگاه بر آفتاب داری

از پشت پلکهای بسته و چشمان خستگاه

نه مرد  
نه جوان  
نه سرو استوار  
بر خاک ایستاد ه اند  
رو در روی کرکسان



بامن به گریه گفت ه  
"کشتند کرکسان ه  
گفتارهای پیر"

گفتم ه

— "رفیق!

گریه نباید کرد!"



گفتارهای پیر!

شادی کنید

لاشخوران فربکار!

امروز ه

روز شادی و سور شماست

امروز ه

روز سوگواری خلق است

روز عزای رنجبران است

دستان خون آلودتان را

پنهان چگونه توانید کرد

از چشمهای خلق ه

از تارپنج؟

این ننگ را



— "فردا چه روشن است

رفیقان!

فردای سرزمین عزیزم

— ایران —

فردای خلق رنج دیده ام

فردای کردستان

فردای خاک

زمین

فردای سرزمین تمامی رنجبران جهان

فردا از آن ماست

رفیقان!

فردا از آن ماست!



بخوان!

"کاک شوان" بخوان!

بخوان برای همزمانها

بخوان برای همزمانت

بلندتر بخوان

که زیان ترا

امروز

همه می فهمند

کرد و لر و عرب

بلوچ و ترکمن و ترک

بخوان!

آواز عشق بخوان

حماسه پیروزی

"کاک شوان" بخوان!

بخوان برای رفیقانت

برای همزمانت

برای پیشمرگه ها بخوان!

که

فردا از آن ماست

فردای پیروزی

فردای روشن

از آن ماست



نه مرد

نه جوان

نه پیرو استوار

بر خاک ایستاده اند

رو در روی کرگسان

— "بر بانمیتوانم ایستاد برادر!

زخم گلوله بر بایم

بر استخوانم نشسته

بر بانمیتوانم ایستاد!"

— "رفیق برادر!

باید بایستی

باید که ایستاد به بمیری

باید که ایستاد به بمیریم"



حلاج های عاشق

جان بر کف ایستاده اند

رو در روی لاشخوران

شوریده،

دست افشان،

خندان،

سرود خوان

پیش مرگه ها به پیش!

د هقان به پیش !  
رفیقان به پیش !  
زنه‌ها به پیش !  
د دخترها به پیش !  
پسرها به پیش !

د رکو هها و جنگلها  
کلاشینکف‌ها  
سرود خواهند خواند .

فردا از آن ماست !

رنجبران به پیش !

فردای روشن پیروزی  
از آن ماست .



" لورکا " ترا میشناسد  
" حکمت " ترا میشناسد  
" نرودا " ترا میشناسد  
رفیق !

د نیساترا میشناسد  
همه ی رنجبران ترا میشناسند .

تو خود میدانی که نخواهی مُرد  
تو خود میدانی که در خاک ریشه میدانی  
از هر قطره قطره خون تو  
هزار پیشمرگه می روید  
هزار سرو سرفراز  
هزار حلاج شوریده  
و سرخ میشود زمین

و بارور میشود زمین  
تو خوب میدانی که صدایت  
از مرزها خواهد گذشت  
از کوهها و دره‌ها  
از دشته‌ها و جنگل‌ها  
از دریاها

خواهد گذشت صدایت  
و فلسطین با تو همصدا خواهد خواند  
و شیطنیه با تو همصدا خواهد خواند  
و افریقا با تو همصدا خواهد خواند  
و زمین با تو همصدا خواهد خواند  
پس  
بلندتر بخوان  
سرود سرخ رهائی را .

صدای سرخ تو  
خفتگان را بیدار خواهد کرد  
توده‌ها بر خواهند خاست  
پرده‌ها کنار خواهد رفت  
غرش بمب افکن‌ها  
صدای تانکها  
رگبار مسلسل‌ها  
خاموش خواهد شد  
و آواز تو، دهان به دهان خواهد گشت  
از مرزها خواهد گذشت  
خون سرخ تو جاری خواهد شد  
تو در خاک ریشه میدانی و  
بارور میشوی  
تناور می شوی  
بر سرزمینت سایه می گسترانی  
سر سبز می شوی  
ای سرو سرخ سرکشیده ،

سرافراز!

و مادران برای کودکانشان  
قصه‌ها خواهند گفت  
و کودکان بایاد سخن تو  
بزرگ خواهند شد  
تو خود خوب میدانی که  
هرگز نخواهی مُرد  
ای عاشق همیشه  
فرزند رنج!  
فرزند توده‌ها!  
رفیق!  
فردا از آن ماست!



نه مرد  
نه جوان  
نه سرو استوار  
بر خاک ایستاده اند  
رود روی کسر کسان.

پیشکش به تبرستان  
www.tabarestan.info

آذر ۵۸

پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# انتشارات جمعیت آزادی

بها ۲۰ ریال